

ارزیابی عناصر «اراده ملی» و «بیطرفی» در جنگ اول جهانی

تاریخ ایران در جنگ جهانی اول، ناشناخته‌ترین دوره در تاریخ معاصر این کشور می‌باشد. در حالیکه این دوره، از سویی از حلقه‌های زنجیر مقاومت و مبارزات ضد استعماری مردم، و از سویی دیگر، نقطه عطفی در سرنوشت ایران و خاورمیانه و بطور کلی نظام سیاسی جهان به شمار می‌رود. عدم توجه مورخین و صاحب‌نظران علوم سیاسی به این دوره، مسائل بسیاری را بی‌جواب می‌گذارد.

مؤلفین بیگانه عمق روحیات و احساسات ایرانیان را کمتر درک کرده‌اند. راجع به این دوره نیز اغلب درصدد توجیه سیاست دولت متبوع خود برآمده و حقایق را به نفع غرب و به ضرر ایران جلوه داده‌اند.

از سویی دیگر اهمیت این دوره بویژه بخاطر ارتباطی است که بین وقایع اجتماعی حادث در آن ایام با دوران بعدی وجود دارد. یعنی مبارزات ضد استعماری و قیام مردم در جنگ اول، واقعه تنباکو و جنبش مشروطه را به ملی شدن صنعت نفت، حوادث سال ۱۳۴۲، و بالاخره انقلاب اسلامی ایران پیوند می‌دهد.

بالاخره در این دوره است که ایرانیان بر علیه منافع استعماری روس و انگلیس بپا می‌خیزند. به عبارت دیگر، این قیام اولین مبارزه‌ی مردمی و همه جانبه و مستقیم بر علیه هر دو ابرقدرت زمان محسوب می‌گردد. قیام مردم بر ضد استعمار، در خلال جنگ به صورت حکومت موقت تجلی کرد؛ و پس از جنگ هسته اصلی مقاومتی شد که باعث رد قرارداد ۱۹۱۹ گردید که نقطه عطفی در تاریخ ایران و منطقه به شمار می‌رود. زیرا مبارزات ملت ایران در جنگ بین‌المللی اول و اثرات آن در ممالک منطقه بالاخره سبب شد که استعمار تدبیر دیگری اندیشیده و از در دیگر وارد شود.

در مورد این دوره اغلب گفته شده است که «ایران در جنگ جهانی اول سعی نمود از طریق سیاست بیطرفی، از آتش جنگ جان سالم بدر برد. ولی ضعف داخلی و در نتیجه عدم رعایت حقوق بیطرفی توسط متجاوزین، به شکست این سیاست انجامید.» ولی یک تجزیه و تحلیل کلی و تاریخی، ابعاد سیاسی و اجتماعی دیگری را به ما می‌نمایاند. البته چنین تجزیه و تحلیلی مستلزم پژوهش دیگری است که در این مقاله نمی‌گنجد. در اینجا کافی است به دو مطلب اصلی، یعنی سیاست خارجی ایران و سیاست بیطرفی، اشاره کنیم و تفصیل مطلب را به فرصت دیگری واگذاریم به عبارت دیگر برای درک بعد اجتماعی - سیاسی این مبارزات در جنگ بین الملل اول، از یک سویی باید مفهوم بیطرفی را در آن دوران، و از سویی دیگر، عواملی را که در سیاست خارجی ایران نقش مؤثری داشته‌اند باز شناخت.

بیطرفی

به طور کلی مفهوم بیطرفی دارای سه جنبه است: بیطرفی در سیاست خارجی، بیطرفی نظری و بیطرفی حقوقی. بیطرفی در سیاست خارجی از کهن‌ترین سیاست‌های حقوق بین‌المللی می‌باشد. حتی می‌توان گفت که در تاریخ تمدن، بیطرفی به قدمت جنگ است. در قدیمی‌ترین و معتبرترین تاریخ مدون یعنی «جنگ‌های یونانیان»، توسعه‌یافته‌ی چند نمونه از این سیاست را تشریح می‌کند. بهر حال تاریخ جنگ‌ها از بیطرفی خالی نیست. نگاهی به این تواریخ، انواع و اقسام سیاست بیطرفی را به ما می‌نمایاند که هنوز هم کم و بیش معتبر بوده و به عنوان سیاست خارجی از سویی برخی دولت‌ها اتخاذ می‌شوند. از جمله منحصراً بفرودترین انواع بیطرفی، جنبش «عدم تعهد» می‌باشد که پس از جنگ جهانی دوم به عنوان عکس‌العملی از سویی ممالک خارج از پیمان‌های نظامی ناتو و ورشو ظهور کرد.

از لحاظ نظری به بیطرفی به اندازه‌ی کافی توجه نشده است. می‌توان گفت که بر اساس مکتب واقع‌گرای سیاسی، روابط بین‌الملل را از دید قدرت که جوهر منابع ملی باشد تعیین می‌کند. در نتیجه پیروان این مکتب، بیشتر فکر خود را به پیمان‌های نظامی معطوف داشته‌اند که به قیمت عدم توجه به بیطرفی تمام شده است. تألیفاتی که پس از جنگ جهانی دوم در جوامع شرقی و غربی راجع به روابط بین‌المللی صورت گرفته، گویای این نکته است. البته از این دو موضع شرق و غرب چیزی جز این هم انتظار نمی‌رود. از سویی دیگر، در تفکر مکتب سیاسی آرمان‌گرای نیز بیطرفی جایی ندارد. در اغلب نظریه‌های این نحله راجع به «نظام دنیا»، مانند: فدراسیون جهانی یا یک سازمان بین‌المللی کارا، نظام یک قطبی، و حتی یک «تعادل قوای» کامل، بیطرفی به کار نمی‌آید. این بی‌توجهی نسبت به بعد نظری بیطرفی، در مورد جنبش عدم تعهد نیز صادق است. به طور کلی نادیده گرفتن بعد نظری، درک جنبه‌های عملی را مشکل‌تر می‌کند؛ و این مسأله در مورد بیطرفی بوضوح مشاهده می‌شود.

اما از لحاظ حقوقی، یعنی بیطرفی در حقوق بین‌المللی، این مفهوم تاریخچه‌ی کاملتری دارد. البته چون حقوق بین‌المللی فعلی محصول تسلط و قدرت فرهنگ غرب می‌باشد، تکامل بیطرفی حقوقی را باید در تاریخ حقوق بین‌المللی غرب جستجو کرد. به طور کلی حقوق بین‌المللی معلول پیدایش کشور به معنای جدید آن، که پدیداری است غربی، می‌باشد. استفاده از واژه بیطرفی در مجامع دیپلماتیک اروپا و قراردادهای دو جانبه از قرن پانزدهم میلادی معمول بوده است. پرنس نشین لیژا در سال ۱۲۷۸ میلادی سیاست خارجی خود را بیطرف اعلام کرد. اواخر همین قرن «کنفرانس دریایی» ۲ قوانین بیطرفی در دریاهای را تدوین نمود. ولی اغلب از صلح وست‌فالی ۱۶۴۸ میلادی برای پایان دادن به جنگ‌های سی ساله که مصادف با انتشار کتاب «حق جنگ و صلح» ۵ توسط گروس‌یوس ۶ بود به عنوان نقطه شروع حقوق بین‌المللی و حقوق بیطرفی یاد می‌شود. از عواملی که به نحوی در تکامل حقوق بین‌المللی و بخصوص بیطرفی مؤثر بوده‌اند از: فنودالیسم، تسلط کلیسا و «جنگ حق»، عصر اکتشافات و تجارت و کشتیرانی و بیطرفی دریاهای، و پیدایش سوداگری و سرمایه‌داری می‌توان نام برد.

طی قرون هفدهم و هجدهم میلادی استفاده و سوء استفاده از بیطرفی در تکامل این مفهوم بی‌تأثیر نبوده است. بیطرفی متمایل - یعنی بیطرفی اسمی و کم‌رسمی به یک طرف - مظهر بیطرفی این عصر به شمار می‌آید. در اواخر قرن هیجدهم، شدت عمل متخاصمین و تجاوز به حقوق بیطرفها، به پیدایش «بیطرفی مسلح» انجامید؛ بدین معنی که فقط ممالک و قوای می‌توانستند از حقوق بیطرفی خود دفاع کنند. بالاخره در همین دوران، بیطرفی برای اولین بار بعنوان یک سیاست خارجی دایم اتخاذ شد. اعلام بیطرفی ایالات متحده توسط جرج واشنگتن، اصول مونرو، و سیاست بیطرفی آمریکا در جنگ‌های ناپلئون، بعد جدیدی در بیطرفی بر جای گذارد.

با وجودی که جنگ‌های ناپلئون بیطرفی را بی‌اعتبار ساخت، تکامل این مفهوم در طی اعصار و مقتضیات زمان در اروپای بعد از ناپلئون، بالاخره به رسمیت بیطرفی انجامید. کنگره وین در سال ۱۸۱۵ میلادی سوئیس را بعنوان یک کشور بیطرف دایم شناخت، و سپس همان موقعیت را به بلژیک و لوکزامبورگ اعطا کرد.

در اواخر قرن ۱۹ میلادی خطر یک جنگ اروپایی به خوبی احساس می‌شد. این خطر موجب کوشش این ممالک در تدوین قوانین جنگ و بیطرفی شد. عهدنامه‌های لاهه در سالهای ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ میلادی اوج این کوشش را می‌نمایاند. می‌توان گفت از زمان «کنفرانس دریایی»، قوانین بیطرفی به آرامی و بنابر مقتضیات زمان در شرف تکمیل بود. در نتیجه به هنگام انعقاد این عهدنامه‌ها، با وجودی که بیطرفی بطور رسمی مورد بحث قرار گرفت، مقتضیات زمان و منافع کشورهای شرکت کننده بیشتر مد نظر بود تا تدوین یک منشور واقعی بین‌المللی، بعلاوه چون این عهدنامه‌ها به امضاء همگان نرسید، از لحاظ حقوقی هیچگاه ضمانت اجرایی پیدا نکرد. بطور کلی، بیطرفی قبل از جنگ جهانی اول همیشه به شکل تبصره‌ای از قوانین جنگ باقی مانده بود. جنگ جهانی اول همه‌ی قواعد بیطرفی را دوباره بر هم زد.

با وجودی که جنگ اول برای اولین بار بی‌معنی بودن جنگ مطلق و بیطرفی مطلق را نشان داد و دنیا را با ابعاد گوناگون این نبرد غافلگیر کرد، تجاوز پی در پی به حقوق بیطرفی، غیر عملی بودن این نوع سیاست در یک جنگ عالمگیر را ثابت کرد. واقع‌بینی سیاسی حاکم بر ایران، که ثمره‌ی صد سال ارتباط مستقیم با استعمار زورمدارانه‌ی روس و زیرکانه انگلیس بود، جای هیچ‌گونه خوش‌بینی را نسبت به رعایت بیطرفی ایران از سوی دول اروپا باقی نمی‌گذاشت. مذاکرات ایران با نمایندگان روس و عثمانی قبل از اعلان بیطرفی شاهد این مدعا است. در چنین شرایطی، ایران در یک منطقه جغرافیایی مهم، با دو همسایه پرفردت، و جنگی که به سرحداتش رسیده بود، به آینده‌ی خود می‌اندیشید.

سیاست خارجی ایران

برای درک عمق عکس‌العمل ایران در جنگ بین‌المللی اول، باید به سیاست خارجی ایران در قرن نوزدهم میلادی باز گردیم. درباره‌ی این موضوع تحقیقات و تألیفات زیادی صورت گرفته که در این مختصر جای بازگفتن آنها نیست. شاید برشمردن عواملی که در اتخاذ این سیاست خارجی مؤثر بوده کافی باشد. از عوامل مهم این تصمیم‌گیری، چند قاعده کلی است که تا شروع جنگ عالمگیر، محرز و مورد تصدیق اکثریت بود.

این قواعد عبارت بودند از:

۱. حضور ممالک اروپایی در منطقه، بعنوان واقعیتی غیر قابل انکار.
۲. این ممالک منافعی دارند که ضرورتاً با منافع ایران سازگار نیست - استعمار.
۳. ایران نسبت به ممالک اروپایی ضعیف‌تر است، و در شرایط عادی قدرت درگیری مستقیم را ندارد.
۴. قاعده‌ی سوم در مورد همه‌ی ممالک منطقه صادق است.
۵. مرزهای شمالی مشترک با روسیه، موضع آسیب‌پذیری است که این همسایه را یک خطر دائمی جلوه می‌دهد.
۶. دریاهای جنوب، موضع آسیب‌پذیر دیگری هستند که بزرگترین قدرت بحری اروپا - یعنی انگلستان را - نیز یک خطر دائمی جلوه می‌دهد.
۷. منطقه ایران منطقه‌ای است دو قطبی.
۸. ضعف ایران، رابطه‌ی متعادلی با دو ابرقدرت را ایجاد می‌کند.
۹. نفاق یا عدم توافق بین دو ابرقدرت، به نفع ایران، و آشتی یا توافق بین آنها، به ضرر ایران است.
۱۰. در اروپا نوعی تعادل قوا برقرار است و انگلستان با نیروی دریایی خود نقش متعادل‌کننده را بعهده دارد. این تعادل از نوع دراز مدت می‌باشد.

۱۱. هر نوع احتمال خطر برای بهم خوردن تعادل قوا در اروپا، با تجدیدنظر در روابط استعماری با ممالک غیراروپایی، و از طریق معامله ممالک غیراروپایی با یکدیگر دفع می‌شود.

۱۲. تا تعادل قوا در اروپا برقرار است، اوضاع ایران به همین منوال باقی خواهد ماند.

اما وقایعی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در دنیا رخ می‌داد، حاکی از تغییراتی اساسی بود. البته بنظر بعید می‌رسید که قواعد یک تا نه تغییر یابند. ولی ظهور امپراطوری آلمان در صحنه‌ی بین‌المللی، این امیدواری را بوجود می‌آورد که قواعد ۱۰ تا ۱۲ یعنی تعادل قوا در اروپا، در شرف تغییر است. این می‌توانست برای ایرانیان تنها روزنه‌ی امید به شمار رود و در اثر آن، اوضاع داخلی بهبود یابد. ولی بر هم خوردن تعادل قوا، در صحنه‌ی بین‌المللی، در منطقه اثرات دیگری داشت. با بر هم خوردن تعادل بین‌المللی قوا، قاعده‌ی یازدهم چه می‌شد؟ آیا این تغییر در اروپا، منطقه را از دو قطبی بودن درآورده و سه قطبی می‌کرد؟ در این صورت با سه قطبی شدن منطقه، تکلیف قاعده‌ی نهم چه می‌شود؟ اما سیر جریان‌ها بین‌المللی در این دوران، حاکی از آن بود که خطر بر هم خوردن تعادل قوا عمیق‌تر از آن است که بشود با تجدیدنظر در روابط استعماری و معامله ممالک غیراروپایی آن را دفع کرد. فعالیت انگلستان برای حفظ موقعیت خویش و تکاپو برای تشکیل پیمان‌هائی که منجر به قرارداد «اتحاد مثلث» ۹۰ روسیه و فرانسه شد، خطر تجدیدنظر در روابط استعماری را کم می‌کرد. از طرف دیگر فعالیت آلمانها و روابطه حسنه آنها با عثمانی دال بر روند سه‌قطبی شدن منطقه بود. در این میان، آشتی و توافق روس و انگلیس می‌توانست برای ایران سرنوشت‌ساز باشد. بالاخره کابوس تجزیه‌ی ایران با قرارداد ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس، که طبق آن ایران به دو منطقه نفوذ شمالی و جنوبی و یک منطقه بیطرف در وسط تقسیم شد، به حقیقت پیوست. هماهنگی دو ابرقدرت در مسایل سیاسی - اقتصادی در سالهای قبل از جنگ به این فکر نیروی بیشتری بخشید. از این نقطه، دیگر سیر جریان‌ها اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. به عبارت دیگر موضع ایران در یک جنگ احتمالی روشن شده بود. در صورت جنگ و هم‌پیمانی روس و انگلیس، که هر دو محتمل می‌نمودند، تکلیف ایران روشن بود. بنظر می‌رسید که در صورت پیروزی روس و انگلیس حداقل قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران - که تا آن روز عملاً اجرا شده بود - رسمیت یابد؛ چنانکه تجدید قرارداد روس و انگلیس در سال ۱۹۱۵ این فرضیه را ثابت کرد. چنین سرنوشتی به عکس‌العمل ایران در جنگ و اینکه چه سیاستی اتخاذ کند بستگی نداشت. تنها راه نجات، شکست روس و انگلیس در چنین جنگی بود و ایران می‌توانست سهم خود را، اگر چه کوچک، ادا کند.

از سوی دیگر عوامل داخلی این روند را تشدید می‌کردند. تغییرات اجتماعی - سیاسی که در داخل مملکت در طی همین دوران رخ داده بود، اگر پراهمیت‌تر نبودند، کم‌اهمیت‌تر از جریان‌ها بین‌المللی محسوب نمی‌شدند. ایران دیگر ایران ناصرالدین‌شاهی نبود. شکست روسیه از ژاپن، یا اولین شکست یک دولت اروپایی از یک مملکت آسیایی افسانه‌ی برتری اروپا را تا حد زیادی نابود کرده بود. ولی مهمتر از آن، اتفاقات و تغییرات اجتماعی - سیاسی داخلی بود. واقعه تنباکو و انقلاب مشروطه ثابت کرده بودند که مردم می‌توانند خواسته‌های خود را، علی‌رغم اراده دولت، مطرح و اجرا نمایند. مسأله آراء عمومی، با پیشرفت ارتباطات عمومی، یک پارچه‌تر، هماهنگ‌تر و در نتیجه از اهمیت بیشتری برخوردار شده بود. از طرف دیگر، همین حوادث سبب شده بودند که نقش اسلام و روحانیت در جامعه ایرانی شکل گرفته و قوام یابد؛ و اسلام و روحانیت با استعمار به هیچ عنوان سرسازش نداشتند. به عبارت دیگر، این بار استعمار با دربار طرف نبود؛ با مذهب و مردمی سر و کار داشت که کارد به استخوانشان رسیده بود. این نکته‌ای است که اکثر مؤلفین غربی از درک آن عاجزاند. بعد احساسات مذهبی - ضد استعماری مردم ایران اغلب از دید مستشرقین مخفی مانده است. چنین روحیه‌ای همراه با محاسبات سود و زیان سیاست خارجی در یک جنگ احتمالی، همانطور که اشاره شد، جای هیچ‌گونه شبهه‌ای را باقی نمی‌گذاشت که ایران هیچ موقعیتی را برای بر هم زدن اوضاع سابق از دست نمی‌دهد و بر علیه روس و انگلیس وارد جنگ خواهد شد. چنانکه سپهر می‌نویسد: «... مژده‌ی اعلان جنگ جهانگیر روح جدیدی در کالبد میهن پرستان ایران دمید. جنگی که در دنیا موجب هزاران آفات و سیه‌بختی شد، کشور ما را از استعمار رهایی بخشید. اگر آن کارزار در روزگار رخ نمی‌داد وطن ما در نتیجه‌ی اجرای منطقه نفوذ ۱۹۰۷ به دو نیمه منقسم، شاید امروز نام آن از نقشه عالم محو شده بود.» ۱۰

اول اوت ۱۹۱۴ میلادی خبر شروع جنگ در دنیا منتشر شد. از چند ماه قبل از شروع جنگ، اعمال نفوذ ابرقدرتها در ایران به حد افراط رسیده بود. روسها که از سال ۱۹۰۹، یعنی دو سال قبل از اولتیماتوم، در شمال ایران حضور نظامی داشتند، و حتی از مردم مالیات می‌گرفتند، به محض اعلان جنگ عملیات نظامی فعال و چند جانبه‌ای را آغاز کردند. ترکها نیز با وجودی

که در تاریخ ۳۱ سپتامبر سال ۱۹۱۴ میلادی رسماً وارد جنگ شدند، از ابتدای جنگ نیروهای خود را در مرز مستقر نموده و از آغاز ماه اکتبر مناطق مرزی را در نزدیکی دریاچه ارومیه اشغال کرده بودند. زد و خوردهای پی‌درپی قوای عثمانی و روس در خاک ایران و حملات متقابل آنها به یکدیگر و تصرف و تجاوزات به شهرهای آذربایجان، ایران را بر آن داشت که در تاریخ ۱۲ ذی‌حجه ۱۳۳۲ ه. ق اعلامیه‌ای رسمی مبنی بر بیطرفی ایران جنگ صادر کند. در حقیقت منظور از سیاست بیطرفی کابینه مستوفی اتخاذ کرد و تا آخر جنگ سیاست رسمی دولت ایران باقی ماند، دو چیز بود: اول بدست آوردن فرصت کافی برای عقد یک قرارداد نظامی با آلمانها؛ دوم، نظر به سابقه روابط سیاسی با عثمانی و مسأله «پان‌اسلامیسم» تحت ریاست باب عالی، نجوهای «پان‌تورانیسم» و اختلافات شیعه و سنی در عتبات عالیات و مشکلات تعیین مرزها، ایران دل خوشی از حضور قشون عثمانی در خاک خود نداشت. از طرف دیگر، و بخصوص مخاصمات بین روس و عثمان، دو دستگی بین ایلات کرد و ساکنین ارمنی آذربایجان بوجود آورده که مطلوب ایران نبود. موفقیت‌ها و پیروزی‌های کم دوام طرفین بالاخره به شکست ارتش سوم ترکیه در ساری کامیش انجامید. ۱۱ پیروزی ارتش قفقاز، روسیه را در شمال ایران بدون رقیب، گذاشت، از این هنگام، فصل جدیدی در تاریخ ایران، در جنگ جهانی اول شروع شد.

بطور خلاصه، از دوازده ذی‌حجه ۱۳۳۲ که بیطرفی ایران اعلام شد تا هفتم محرم ۱۳۳۴ یعنی آغاز مهاجرت خاک ایران صحنه مبارزه سیاسی و نظامی بین انگلیس و روسیه از یک طرف، آلمانها و ترکها و ایرانیان مخالف روس و انگلیس از طرف دیگر بود. با وجودی که روسها در آذربایجان، ترکها را به عقب رانده و در شمال ایران مستقر شده بودند، همانطور که اشاره رفت افکار عمومی در دیگر نقاط مملکت بطرف متحدین تمایل داشت. در نتیجه، در همین گیر و دار کابینه مستوفی‌الممالک درصدد عقد قراردادی با آلمانها برآمد. تنشج در تهران و ایالات دیگر بر ضد روس و انگلیس، و احتمال قرارداد ایران با آلمان مبنی بر اعلان جنگ ایران به متفقین، ۱۲ دول روس و انگلیس را واداشت تا تدبیری بیاندیشند. بالاخره، قوای نظامی روس که در قزوین مستقر شده بود، به سوی تهران به حرکت درآمد. خطر اشغال تهران سبب شد تا ایرانیان بفکر تغییر پایتخت افتند. ولی در آخرین دفاعی که احمدشاه آماده سفر شده بود، سفرای روس و انگلیس شاه را منصرف کردند. با وجود عملی نشدن تغییر پایتخت، این واقعه نقطه آغاز نهضت مهاجرت شد. البته نقش آلمانها و حزب دموکرات در طرح تغییر پایتخت و تشدید احساسات در مردم را نمی‌توان نادیده گرفت. بهر حال، قیامی که از اول جنگ احتمال وقوع آن با هر پیشامدی بیشتر می‌شد بالاخره به حقیقت پیوست.

قسمت عمده‌ی وکلا و لیدرها و رؤسا احزاب و همچنین سیاسیون و سرکردگان مجاهدین به قم رفته و «کمیته دفاع ملی» را تشکیل دادند. در نتیجه قشون روس از فتح تهران منصرف شد و به تعقیب ایشان پرداخت. مهاجرین در قم به تدارک مقابله با قشون روس پرداختند، و پس از شکست از روسها بالاخره به کرمانشاه عزیمت کردند، و در آنجا «حکومت موقت» را تشکیل دادند. پس از تشکیل حکومت موقت، طبقات دیگری از مردم مانند روحانیون، خوانین، تجار و کسبه از دیگر نقاط ایران به این اردو پیوسته و به کمک ایلات به تدارک قوا برای مقابله با قشون روس و انگلیس پرداختند. از این پس ایران با دو حکومت، یعنی حکومت بیطرف مرکزی؛ و حکومت موقت، هم پیمان با متحدین، سرنوشت خود را در جنگ دنبال می‌کند. یعنی پس از مهاجرت و تشکیل حکومت موقت و شروع مبارزات نظامی بر علیه روسها در کرمانشاه، دولت مرکزی - البته منهای طرفداران روس و انگلیس - سیاست بیطرفی را ادامه می‌دهند. یعنی چون مردم مبارزات را در دست می‌گیرند، دولت مرکزی نیز سعی می‌کند با حفظ سیاست بیطرفی راه‌های متعددی برای خود نگاه دارد. این دوره از جالبترین دوران سیاست خارجی ایران است که خود احتیاج به کتاب جداگانه‌ای دارد.

بهر حال پس از ورود ایالات متحده به صحنه جنگ اروپا، امیدی به پیروزی نمی‌رفت. بالاخره در نوامبر سال ۱۹۱۸ میلادی آلمان حاضر شد بعنوان مغلوب پای میز مذاکرات صلح بنشیند. شکست متحدین منجر به مهاجرت اعضاء حکومت موقت به عثمانی گردید. برای ایرانیان امید رهایی از یوغ استعمار انگلیس موقتاً به یاس مبدل شد.

در صحنه بین‌المللی، جنگ عالمگیر اثرات مهمی از خود باقی گذاشت. جنگ شاید بیش از هر چیز دیگر نقطه‌ی عطفی در تاریخ امپراطوری‌های اروپا بود، زیرا امپراطوری‌های آلمان، اتریش، روسیه تزاری، و عثمانی، همه از بین رفتند با وجودی که انگلستان برای مدت بیست سال دیگر مالک بلامنازع دنیا باقی ماند، زمینه‌ی افول امپراطوریش از همین زمان مهیا شد. در حالی که امریکای جوان می‌رفت تا پای در جای انگلستان گذارد و مستعمرات آنرا به ارث ببرد.

در چنین شرایطی کنفرانس صلح پاریس تشکیل شد. این کنفرانس هم نتیجه‌ی چهار سال جنگ اروپا و هم صد سال استعمار را تعیین می‌کرد. شکسته متحدین و پیروزی متفقین امید ایرانیان را به یاس مبدل کرد. ولی انتخاب ویلسون به سمت رئیس‌جمهور امریکا و اعلامیه چهارده ماده‌ای او امید جدیدی برای ایرانیان و دیگر ممالک آسیایی بوجود آورد. ظهور امریکا در صحنه بین‌المللی و ریاست جمهوری ویلسون این امید را در اندیشه ایرانیان بوجود آورد که اولاً ایران می‌تواند از طریق کمک امریکا در کنفرانس صلح پاریس شرکت کند. و ثانیاً بطور کلی با انهدام یکی از دو قطب یعنی روسیه تزاری، امریکا شاید بتواند ایران را از چنگال انگلستان که در منطقه بدون رقیب مانده بود، خارج کند. با وجود اینکه خواهش ایران در مورد مساعدت امریکا برای شرکت در کنفرانس صلح بدون جواب رسمی ماند، ایران هیئت پنج‌نفره‌ای به پاریس گسیل داشت.

کنفرانس صلح در ۱۸ ژانویه ۱۹۱۹ افتتاح شد. ایرانیان درخواستهای خود را که در چهارچوب اصول اعلامیه ویلسون قرار می‌گرفت به شرح زیر اعلام کردند.

سیاسی: لغو قرارداد ۱۹۰۷ میلادی و لغو کاپیتولاسیون.

آزادی اقتصادی: جبران خسارت وارده در اثر تجاوز قشون بیگانه در خلال جنگ، لغو امتیازات و آزادی در تعیین خط مشی اقتصادی مملکت.

ارضی: تجدیدنظر در سرحدات و تعیین حدود مرزها.

ولی به ایرانیان اجازه شرکت در کنفرانس داده نشد. درخواست دولت ایران به بهانه‌ی اینکه در جنگ بیطرف بوده و مستحق شرکت نیست رد شد. البته این بهانه‌ی خنده‌آوری بود، زیرا به صهیونیست‌ها و نمایندگان غیردولتی دیگر اجازه شرکت و طرح مسائل‌شان داده شد. ۱۲ در حقیقت این انگلستان بود که اجازه نداد ایران در کنفرانس صلح شرکت کند. حتی یکی از اعضاء وزارت خارجه انگلیس به مشاور الممالک وزیر خارجه ایران و رئیس هیئت گفته بود که «ایران باید راه نجات را در تالار سفید ۱۴ با وزارت جنگ انگلیس جستجو کند نه در ورسای که مقر کنفرانس صلح است. ۱۵»

حتی به مشاور الممالک بجرم داشتن احساسات ضد انگلیسی اجازه‌ی مسافرت به انگلستان هم داده نشد. ۱۶ بهر حال در گردهم‌آئی‌هایی که صورت می‌گرفت، بالفور پیشنهاد شرکت ایران را مکرراً رد کرد. بالفور حتی به درخواست رسیدگی از طرف ویلسون در این باب نیز وضعی نگذاشت. البته خود انگلیس بعدها این مسأله را اعتراف کرد ولی اینطور استدلال نمود که نمی‌خواست بدعتی گذاشته شود که بر مینای آن، ممالک بیطرف دیگر مانند: هلند، سوئیس و سوئد نیز طرح دعوی کنند. هر چه بود ایران در کنفرانس شرکت نکرد، غافل از اینکه استعمار خواب دیگری دیده است. وقتی یک سال بعد سر و صدای مفاد قرارداد ۱۹۱۹ میلادی بلند شد، همان روحیه‌ای که مردم را به مهاجرت واداشت دوباره پدید آمد و همان حماسه آفرینان بالاخره در مقابل اجرای قرارداد ایستادند. اما استعمار باز هم از در دیگری وارد شد و این تسلسل ادامه یافت. قیام مردم در ملی شدن نفت، حوادث سال ۱۳۴۲ و بالاخره انقلاب اسلامی ایران نبردهایی است که مردم ایران در آن پیروز شدند؛ ولی

جنگ ادامه خواهد داشت.

پی‌نوشتها:

۱. Thucydides
۲. Liege
۳. Consolato Del Mare
۴. Westphalia
۵. De Jure Belli Ac Pacis
۶. H. Grotius
۷. Mercantilism
۸. Entente Cordiale
۹. سپهر، مورخ الدوله، «ایران در جنگ بزرگ» چاپخانه بانک ملی ۱۳۳۶ هجری شمسی، صفحه ۹.
۱۰. میروشنیکف، ل. ی. ایران در جنگ اول ترجمه‌ی ع دخانیاتی، کتابهای سیمرغ ۱۳۳۴، صفحه ۴۰.
۱۱. این اتفاقات در ضمن مصادف بود با مذاکرات و تجدد نظر روس و انگلیس در مورد قرارداد ۱۹۰۷ م. پس از عقب‌راندن ترکها توسط روسها و فشار انگلیس در گالی پولی، روسها مسأله تجدیدنظر در وضعیت تنگه‌ی بسفر را پس از جنگ مطرح کردند. انگلستان با اینکه سرنوشت این تنگه را به روسیه واگذار کنند. موافقت کرد و در عوض تقاضای تجدیدنظر و حذف منطقه بیطرف ایران را به نفع خود نمود. طرح انگلستان با اندک تغییراتی به نفع روسیه به تصویب رسید.
۱۲. Lenczowski, G The Middle East in World Affairs. Cornell University Press, N.Y.1956. pp.161
۱۳. Whitehall.
۱۴. Fatemi, N.S. Diplomatic History of Persia 1917 – 1923 Russell F Moore Co. INC N.Y 1952 pp16
۱۵. Temperley. H.W.V. (ED) A History of the Peace Conference of Paris Vol. VI. Henry Forwde and Hodder .London 1924 pp 211

منبع: «کتاب سبز» نشر تاریخ ایران، شماره ۳۶

<http://www.dowran.ir/show.php?id=89804279>

History Site of Mirhadi hoseini